سال ششم - شماره هفتم
۳۲ صفحه
ISSN 1561-9281
پنجشنبه ۱۳۸۳/۴/۴
۱۰۰ تومان

شادی حق بچه‌هاست
به حق بچه‌ها احترام بگذاریم

گل آقا بچه‌ها

۲۳۸

اولین هفته نامهٔ طنز بچه‌های ایران

همراه با تقویم فصل تابستان



به یاد گل (زندگینامه گل آقا)

«امسال به دانش آموزان کارنامه‌های رایانه ای داده می شود» - جراید

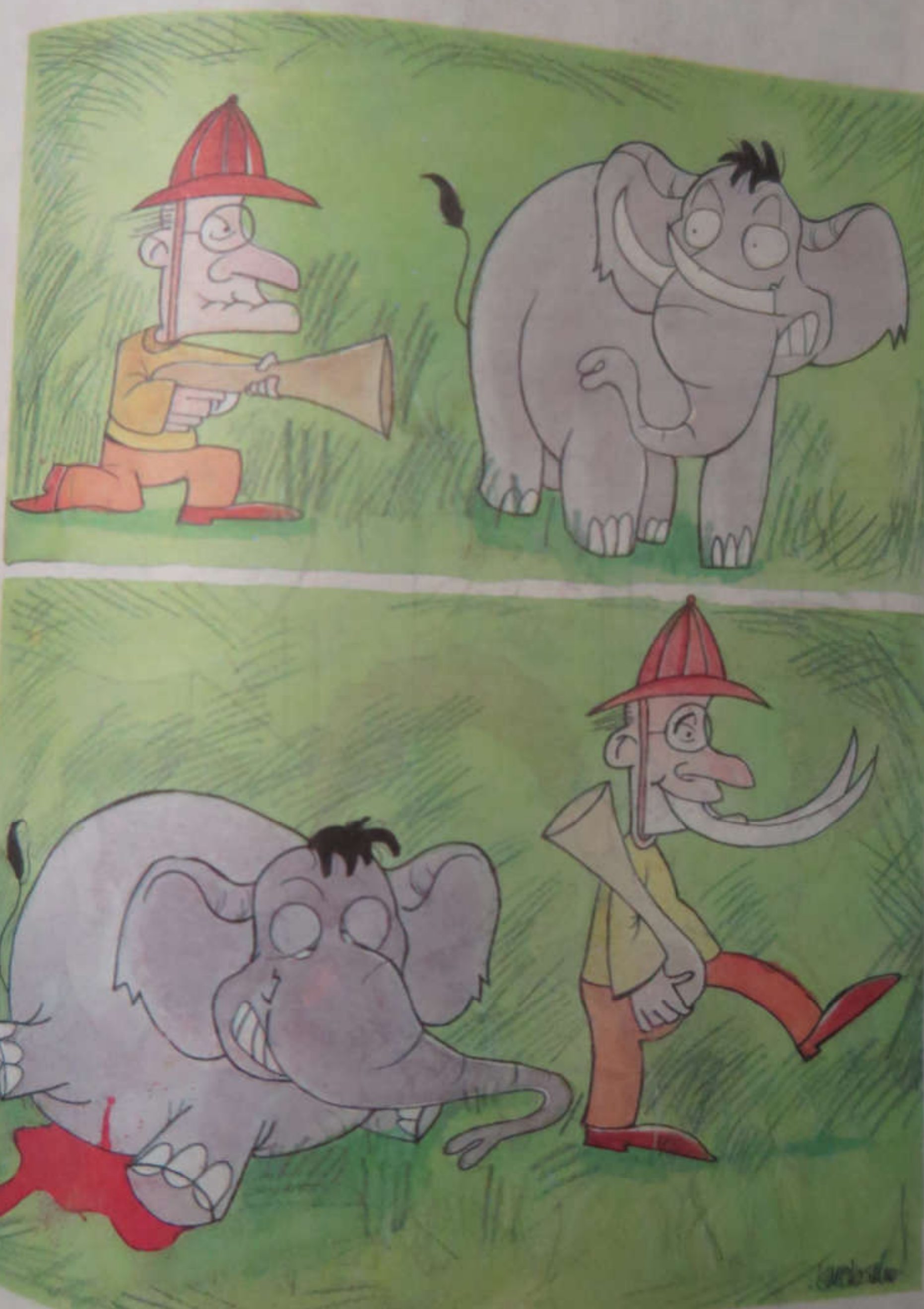


از میان آثار برگزیده مسابقه

هر آن کس که دندان دهد...

میلاد عقلمندی - نفر سوم (مشترک)
گروه سنی ۱۲ تا ۱۴ سال





فسقلی و بیم موج!

فسقلی، فسقلی خودمان بود اما کارهایی انجام می‌داد که شبیه فسقلی خودمان نبود. پشت میز عموغضنفر نشسته و بدجوری در کتابی که از دوستش گرفته غرق شده بود.

گفتم: «**فسقلی چه کار می کنی؟**»

فسقلی سرش را از روی کتاب بلند کرد و گفت: «**دیوان حافظ را می خوانم!**»

البته نه اینکه فسقلی اهل کتاب و مطالعه نباشد، نه، اما راستش تا حالا ندیده بودم در دیوان شاعران گذشته به این صورت غرق شده باشد.

پرسیدم: «**حالا به کجایش رسیدی؟**»

جواب داد: «به اینجا که نوشته: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل...»

گفتم: «**خوب، حالا این تو را یاد چه چیزی انداخت که این طوری در آن غرق شدی؟**»

جواب داد: «بچه شاغلام، به نظرت این مصراع **شبیه شرایط ما برای انتشار مجله نیست؟ مشکلاتی که حتی قبل از رفتن گل‌آقا هم بود و امروز با نبودن او، دست‌وپنجه نرم کردن با آنها سخت‌تر است.**»

گفتم: «**اما فسقلی، ما، در میان این شب تاریک و موج و گرداب تنها نیستیم، ما خوانندگان خوبی داریم که مطمئناً بچه های آبدارخانه را در این شرایط سخت برای انتشار مجله تنها نمی گذارند.**»

فسقلی پرسید: «**ولی چطوری؟**»

گفتم: «**بچه ها با تهیه مرتب مجله و تبلیغ آن در میان دوستان و آشنایان می توانند کمک بزرگی به ما بکنند.**»

فسقلی گفت: «بچه‌شاغلام جان، حالا فکر می کنی اگر در این شرایط سخت مجبور شویم قیمت مجله را کمی گران کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟»

گفتم: «**البته ما تا جایی که بتوانیم قیمت مجله را گران نمی کنیم... اما اگر این اتفاق بیفتد مطمئنم بچه ها مجله خودشان را به هر قیمتی (حتی اگر کمتر هله هوله بخورند!) تهیه می کنند؛ همان طور که ما با وجود هر سختی و مشکلی مجله را منتشر می کنیم.**»

وقتی حرفم تمام شد فسقلی دیوان حافظ را روی میز قرار داد بعد از روی صندلی بلند شد و گفت: «با این حساب من برای انجام هر کاری حاضرم! البته به جز اینکه به پدربزرگ بگوییم دیوان حافظش را برداشتم. حالا اگر تو از خودگذشتگی کنی و به پدربزرگ بگویی دیوان حافظ را برداشته‌ای، من هم قول می دهم سرمقاله این شماره را بنویسم.»

البته من قبول کردم و به پدربزرگ گفتم که من دیوان حافظش را برداشته‌ام اما همان طور که ملاحظه می کنید مجبور شدم سرمقاله این شماره را هم خودم بنویسم!

بچه‌شاغلام



توجه... توجه

شماره هفته آینده بچه ها... گل آقا (پیاپی ۲۳۹) شماره مخصوص بازیهای جام ملتهای اروپا (یورو ۲۰۰۴) است. این شماره با صفحات بیشتر و مطالب و کاریکاتورهای خواندنی و جذاب (و البته قیمت بیشتر) منتشر می شود. شماره آینده بچه ها... گل آقا را فراموش نکنید.

بزرگمهر حسین پور

تقویت!





بوزی بوزو پلید!

از کتاب: Jojo Lapin fait des farces
نویسنده: Enid Blyton
ترجمه: سیف‌الله گلکار

قسمت دوم:

در شماره پیش خواندیم که آقا گرگه با اینکه نتوانست سه تا خرگوش زرنگ داستان ما را بگیرد، اما کیسه غذای آنها را برداشت و با خودش برد. بنابراین زوزو، شوشو و زیزی تصمیم گرفتند با ساختن یک هیولای وحشتناک درس خوبی به او بدهند و حالا ادامه ماجرا...



سه خرگوش از میان جنگل گذشتند؛ زوزو جلوتر از همه، بوزی بوزو دنبال او و پشت سر آنها شوشو بود که یک کیسه بزرگ را بر دوش داشت. خوشبختانه در راه کسی آنها را ندید. در نزدیکی خانه آقا گرگه، پسرعموها ایستادند و زوزو پرسید: «می‌دانید چه باید بکنیم؟» شوشو و زیزی گفتند: «البته که می‌دانیم.» زوزو زودتر از همه مانند تیر دوید و خود را به باغچه خانه آقا گرگه رساند. بوزی بوزو پلید هم دنبال او دوید و پیوسته فریاد زد: «هو... هوو... هووو...!»

شوشو هم دنبال او بود. آقا گرگه مشغول پاک کردن سبزیهایی بود که از خرگوشها دزدیده بود که ناگهان صدای ترسناکی را شنید. از جا پرید، اما فرصت پیدا نکرد قدمی بردارد چون در باغچه با سروصدا و مثل زمانی که توفان به پا می‌شد، باز شد و زوزو به درون باغچه دوید و فریاد زد: «آقا گرگه، کمک! به دادم برس! بوزی بوزو پلید می‌خواهد مرا بگیرد!»

آقا گرگه من و من کنان گفت: «بوز... بو... زو؟ این دیگه چه جانوریه؟»

زوزو زیر میز آقا گرگه پنهان شد و گفت: «آنها را نگاه کن! آنها خوراکت را می‌خواهند!» آقا گرگه سرش را با احتیاط از پرچین بالا برد و بوزی بوزو که آن سوی پرچین بود گفت: «هو... هوو... هووو...!»

آقا گرگه با دیدن آن چهره بزرگ و دندانهای تیز، رنگش پرید. او بدن کوچک زیزی را زیر آن کله بزرگ نمی‌دید. بنابراین از ترس نیمه جان شد و به زیر میز پناه برد و گفت: «زوزو! فکر می‌کنی چگونه می‌توانیم او را از این جا دور کنیم؟»

زوزو گفت: «باید شلغم، هویج و کلمها را به سوی او پرتاب کنیم!»

پس از آن یک شلغم برداشت و آن را به سوی بوزی بوزو پلید پرتاب کرد و به همین ترتیب گرگ هویج پرتاب کرد، زوزو کلم پرتاب کرد تا اینکه تمام چیزهایی که روی میز بود به بیرون پرتاب شد. بوزی بوزو پیوسته فریاد می‌زد: «هو... هوو... هووو...» و بیش از پیش ترسناک می‌شد. همین که تمام خوراکیها را پرتاب کردند زوزو فریاد زد: «آقا گرگه، زود باش چیزهای دیگری بیاور تا





پرتاب کنیم!»

آقا گرگه گفت: «من دیگر چیزی ندارم!»

ژوژو پرسید: «میوه نداری؟ زود باش آنها را بیاور. اگر او به درون باغچه بیاید هردوی ما را می‌خورد.»

آقا گرگه به آشپزخانه دوید و ژوژو لبخند زد. زیزی هم درون کدو خندید. شوشو هم که پشت سر بوزی بوزو پنهان شده بود، خندید. شوشو آهسته همه چیزهایی را که به بیرون پرتاب شده بود جمع می‌کرد و در کیسه می‌ریخت.

آقا گرگه یک سبد پر از سیب را آورد و به ژوژو گفت: «هرچی میوه داشتم، آوردم.»

بوزی بوزو برای اینکه نشان بدهد هنوز پشت پرچین است فریاد زد: «هو... ! هوو... ! هووو... !»

سیبها به پرواز درآمدند و از روی پرچین به بیرون پرتاب شدند. وقتی که سیبها هم تمام شد آقا گرگه با وحشت به ژوژو نگاه کرد و پرسید: «فکر می‌کنی که آن هیولا هنوز هم پشت پرچین باشد؟»

دوست ما، کمی خودش را بالا کشید و گفت: «آقا گرگه! تو تکان نخور تا من آهسته نگاهی به بیرون بیندازم!» و با نوک پا از باغچه گذشت، در را نیمه‌باز کرد و سرش را از در بیرون برد. آقا گرگه پرسید: «چه می‌بینی؟»

آنچه ژوژو می‌دید زیزی و شوشو بودند که در پیچ جاده از چشم ناپدید می‌شدند؛ یکی کدو را به دست گرفته بود و دومی هم کیسه شلغم و هویج و کلم و سیبها را بر دوش می‌کشید. سرانجام ژوژو گفت: «فکر می‌کنم بوزی بوزو پلید رفته! حالا من هم می‌توانم با خیال راحت بروم.»

پیش از آنکه آقا گرگه بتواند چیزی بگوید، خودش را بیرون انداخت و به سوی خانه‌اش دوید. در خانه، پسرعموهایش منتظر او بودند. حقه خوبی به آقا گرگه زده بودند. خرگوشها می‌خندیدند و غذا را آماده می‌کردند. در همین موقع آقا گرگه را دیدند که از جلو خانه ژوژو می‌گذرد. ژوژو فریاد زد: «آقا گرگه کجا می‌روی؟»

آقا گرگه پاسخ داد: «به بازار. در خانه چیزی برای خوردن ندارم. هرچه داشتم به طرف بوزی بوزو هیولا انداختم. خیلی عجیب است که حتی یکی از آنها را هم پیدا نکردم!»

ژوژو گفت: «عجیبه! کمی صبر کن!»

سپس یکی از سیبهایی را که روی میز بود برداشت، پسرعموهایش نیز هرکدام یک سیب برداشتند و ژوژو فریاد زد: «ای وای‌ی‌ی... ! مثل اینکه سیبهای تو این جاست.» آن گاه هر سه خرگوش همنوا شده و باهم گفتند: «این از طرف بوزی بوزوست!»

: «بنگ... !» یکی از سیبها به نوک دماغ آقا گرگه خورد!

: «بوم... !» سیب دوم به صورت آقا گرگه خورد!

این جا بود که آقا گرگه همه چیز را فهمید و با خود گفت: «بار دیگر پیش از آنکه به این ژوژو ناقلا حمله کنم، باید خوب فکر کنم!»



پایان.

از آب گذشته!

ترجمه از زبان آلمانی: هادی بنایی

شاگرد راستگو!

در جلسه خانه و مدرسه آموزگار به آقای بروسل گفت: «پسر شما روزبه‌روز شرورتر می‌شود. این وضع نباید ادامه پیدا کند. اخیراً من از بچه‌ها پرسیدم چه کسی کتاب بینوایان را نوشته و آن فسقلی فوراً جواب داد: کار من نبوده!»

آقای بروسل که می‌خواست از پسرش دفاع کند گفت: «البته قبول دارم که او بعضی اوقات بی‌تربیت می‌شود، اما هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوید. بنابراین اگر گفته که او کتاب بینوایان را ننوشته، پس حتماً ننوشته!»

●●●

استثنا!

سر درس دستور زبان معلم از لوتس پرسید: «اگر تو بگویی من از مدرسه خوشم می‌آید، این چه حالتی است؟»

لوتس گفت: «حالت استثنایی!»

●●●

انتظار

بچه‌ها در کلاس درس جغرافیا یاد گرفتند که زمین به دور خودش می‌چرخد. فریتس که خیلی تحت تأثیر این پدیده قرار گرفته بود بعد از تعطیلی مدرسه جلو در مدرسه ایستاد. آموزگار از او پرسید: «اینجا منتظر چی هستی؟»

فریتس: «منتظرم تا خانه‌مان خودش به اینجا برسه!»

●●●

دلیل!

آموزگار از دستخط بد هانسون شاکی بود و به او گفت: «نمی‌توانی قدری خواناتر بنویسی؟»

هانسون: «البته که می‌توانم ولی آن‌وقت شما غلطهای املایی‌ام را می‌بینید!»

پا تو کفش بزرگترها!

آرمین سنقری • بابک پرهام



گنبد کبود ـ نوجوانان و جوانان ایرانی به دلیل تغذیه نامناسب، کوتاه‌قد و چاق شده‌اند.

نوجوان ایرانی ـ پس یکدفعه بگویید داریم به توپ فوتبال تبدیل می‌شویم!

خبر ورزشی ـ ایران خواستار افزایش چند رشته ورزشی از جمله کشتی و تکواندو در مسابقات جهانی دانش‌آموزان است.

فسقلی ـ البته ما تقاضای اضافه شدن گل کوچیک، لی‌لی، وسطی و قایم‌باشک را هم داشتیم ولی از طرف فدراسیون رد شد!

خبر ورزشی ـ نشانی المپیک سر راست است.

بچه شاغلام ـ نشانی: یونان، آتن، در آبی!

جام جم (تپش) ـ مراسم ازدواج یک زوج آلمانی در طبقه هشتادم یک آسمانخراش و مراسم عقد این زوج در مرتفع‌ترین کوه (رشته کوه آلپ) در اتریش برگزار شد.

یک سال بعد ـ مراسم به دنیا آمدن کودک این زوج در طبقه ۵۰۰، بیمارستانی در کره مریخ برگزار شد!

گنبد کبود ـ ۳۵۰ سکه، سوزن و گردنبند در شکم یک پیرمرد کشف شد.

پیرمرد ـ بله، من مدتی به عنوان کِشوی یک کمد، استخدام شده بودم!

آفرینش ـ سه میلیون و هفتصد هزار نفر در ایران معتاد هستند.

پا تو کفش کن(!) ـ تعداد دوستهای ناباب هم معلوم شد... سه میلیون و هفتصد هزار نفر!



شعر: ع. ص. مداد
تصویر: تورج خسروی

حکایت دهقان و خر

به وقت جنگ، توی سبزه زاری
چرا می کرد بهر خود حماری
گهی جفتک به گردون می‌پرانید
به عرعر گوش گردون می‌درانید
صدا می‌داد با پشت خمیده
گهی کوتاه و گاهی هم کشیده
به ناگه دشمن آمد از رهی دور
رسید از دور بانگ توپ و شیپور
به گوش نره‌خر دهقان چنین گفت:
ز وحشت تخم چشمانم شده جفت
بیا تا هردو بگریزیم ازین دشت
که دشمن در پی ما هردو می گشت

بدو گفتا الاغ: ای جان فدایت
دلم بسیار می‌سوزد برایت
مرا هرکس بگیرد، بار دارد
برای من همیشه کار دارد
بدون دستمزدی من اجیرم
به دست مردمان عمری اسیرم
ز وحشت در دلم چاکی ندارم
ز دست دشمنان باکی ندارم

***

به ناچار از الاغ حرف نشنو
جدا گردید دهقان و دِ دَررو!



تازه چه خبر؟

بخش علمی

ژاله ضیایی

«گروهی از دانشمندان چینی از گاز دی اکسید کربن الماس تولید کردند.» **ـ جوانان امروز**



«ابرهای آلوده عامل انتقال بیماری هستند.» **ـ جام جم**



بدون شرح!

«دانشمندان از کرمهای دریایی برای اندازه گیری میزان آلودگی آب اقیانوسها استفاده می کنند.» **ـ گنبد کبود**



«پزشکان معتقدند یک روز نفس کشیدن در شهر بمبئی برابر با کشیدن صد نخ سیگار است.» **ـ جراید**



بدون شرح!



نوشته: پورنگ
تصویر: سلمان طاهری

مسابقه تیراندازی!

زنگ ورزش باران می‌آمد.

آقای طاهری ما را سر کلاس نشاند و گفت: «**باهم صحبت کنید، اما کلاس را روی سرتان نگذارید.**»

ما بلندبلند باهم صحبت کردیم و کلاس را روی سرمان گذاشتیم.

آقای طاهری گفت: «**ساکت!**»

ما، همه ساکت شدیم.

مرتضی ماش‌پران داشت. رفت زیر میز و یک ماش به طرف محسن در کرد.

محسن گفت: «**آخ.**»

آقای طاهری گفت: «**مگر نگفتم ساکت؟**»

محسن گفت: «**آقا اجازه؟ مرتضی ماش به طرف ما در می‌کند.**»

آقای طاهری گفت: «**هر کس ماش‌پران دارد، دستش را بالا کند.**»

من و سامان و ابراهیم و محمود دستمان را بالا کردیم.

آقای طاهری روی تخته سه تا دایره تو در تو کشید. گفت: «**یکی یکی به نوبت ماش در کنید. هر کس به دایره وسط بزند، برنده است.**»

بچه‌ها گفتند: «**آقا اجازه؟ ما هم ماش‌پران داریم.**»

آقای طاهری گفت: «**شما هم در کنید.**»

همه، ماش در کردیم؛ هیچ کدام به هدف نخورد.

آقای طاهری گفت: «**دوباره در کنید.**»

محسن گفت: «**آقا اجازه! ما، ماش‌پران نداریم.**»

آقای طاهری گفت: «**تو مبصر باش. هر کس بد ماش در کرد، اسمش را بنویس.**»

تا آخر زنگ ورزش، ما هی ماش در می‌کردیم و محسن هی اسم ما را می‌نوشت.



به یاد گُل...

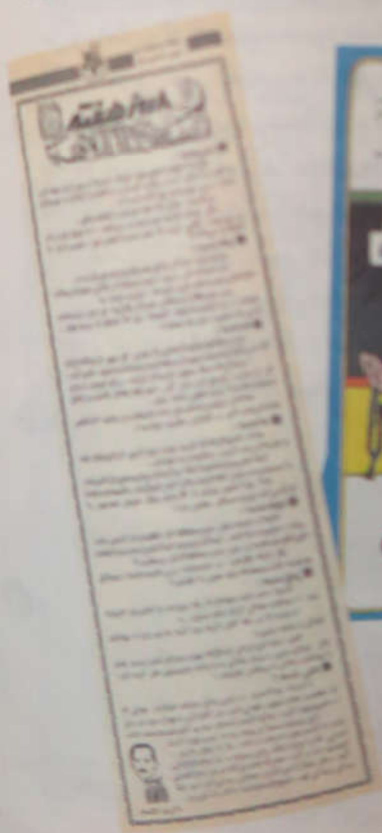
قسمت دوم:

کیومرث جوان در بیست سالگی در رشته ادبی دیپلم گرفت و همان سال در کنکور رشته سیاسی دانشکده حقوق تهران پذیرفته شد. ای وای ی ی...! آن قدر سرمان به شیطنتهای گل‌آقا گرم شد که یادمان رفت به فعالیتهای هنری او در دوران نوجوانی اشاره کنیم. گل‌آقا عاشق شعر و شاعری بود و شعری که در چهارده سالگی سرود در روزنامه دیواری مدرسه‌شان به زیور طبع آراسته شد (بفرمایید گل‌آقا که گل‌آقا بود، کارش را با سرودن شعر برای روزنامه دیواری مدرسه‌شان شروع کرد، آن وقت بعضیها انتظار دارند شروع کارشان حداقل با انتشار یک ویژه‌نامه از آثارشان باشد!)

اولین نوشته گل‌آقا بین سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ در مجله **امید ایران** چاپ شد و عنوان این شعر و شعری که در روزنامه دیواری مدرسه چاپ کرد و چند تا شعر دیگری که در این سالها سرود، پشم بود!

گل‌آقا در اولین سال تحصیل در دانشگاه در تظاهرات دانشجویی شرکت کرد اما از آنجا که یک گل‌آقای مظلوم بود و مامورین شاه هم در این طور موارد اول گل‌آقاهای مظلوم را کتک می‌زنند، گل‌آقا را گرفتند و با باطوم گردنش را کمی دچار له‌شدگی کردند! گل‌آقا هم به جای آنکه به آنها فحش بدهد یا زیر کتک له‌شان کند رفت یک شعر طنز سیاسی در این باره سرود و با امضای **گردن شکسته فومنی** برای نشریه طنز **توفیق** فرستاد تا به آنها ثابت کند که هر کس با گل‌آقا درافتاد کمی تا قسمتی ورافتاد! (البته به شیوه‌های فرهنگی!)

با چاپ این شعر در توفیق، گل‌آقا وارد عرصه طنزنویسی شد. وقتی **حسین توفیق**- سردبیر نشریه توفیق- استعداد و پشتکار گل‌آقا را دید او را به یکی از دبیرستانهای تهران منتقل کرد تا بعدازظهرها





گل آقا در هفته نامه طنز توفیق با اسم مستعار گردن شکسته ستون ثابت ۸ روز هفته را می نوشت.

بتواند به عنوان معاون سردبیر کار صفحه‌بندی، اصلاح و آماده کردن مطالب هیات تحریریه برای چاپ را به عهده بگیرد.

گل آقا با امضاهای: **میرزا گل، عبدالقانوس، ریش سفید، لوده و گردن شکسته فومنی** در توفیق مطلب طنز می‌نوشت. اما از آنجا که اوضاع زندگی با وضعیت فیلمهای سینمایی خیلی فرق دارد و معمولاً دوران خوش زندگی خیلی دوام ندارد، با تعطیل شدن نشریه توفیق، گل آقا طنزنویسی را کنار گذاشت و معلمی را با جدیت دنبال کرد. گویا در این سالها گل آقا اشعار جدی هم می سرود اما چون معتقد بود شاعر متوسطی است بعدها این اشعار را از بین برد (البته خوشبختانه گل آقا اصلاً معتقد نبود طنزنویسان متوسط هم باید از بین بروند وگرنه الان مشغول خواندن مطلب شخص دیگری به جز بنده بودید!)

گل آقا در هنرستان صنعتی کارآموز تهران با **محمدعلی رجایی** - نخست وزیر وقت و رئیس جمهور آینده جمهوری اسلامی - آشنا شد و پس از مدتی گل آقا و شهید رجایی دو دوست صمیمی بودند که تنها شهادت رجایی باعث جدایی شان شد. گل آقا سالهای دهه پنجاه را به مطالعه و تدریس پرداخت و در کنارش فوق لیسانس ادبیات تطبیقی اش را هم از دانشگاه تهران گرفت. با پیروزی انقلاب اسلامی گل آقا وارد عرصه سیاست شد و در پستهایی مثل مشاور فرهنگی رئیس جمهور، مشاور وزیر مسکن و شهرسازی و عضو هیات موسس انجمن موسیقی مشغول به کار شد. البته شاید گل آقا تنها سیاستمداری بوده باشد که طناز هم بود و نامه های اداری اش به جای آنکه رسمی باشد بیشتر طنز بود!

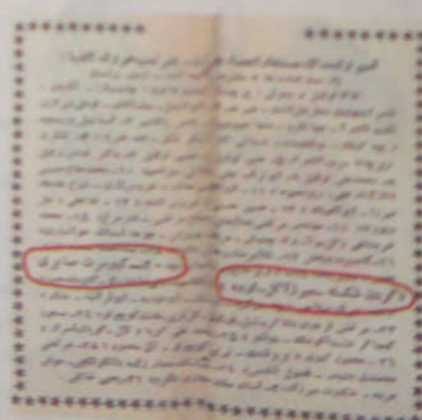


گل آقا در کنار شهید رجایی

او در سال ۱۳۶۳ به حج مشرف شد و در خبرنامه ای که هر روز برای حاجیان ایرانی منتشر می‌شد ستون طنزی را با عنوان **داستانهای جعفر آقا** می‌نوشت که طرفداران زیادی هم پیدا کرد. در این سفر گل آقا مقابل خانهٔ خدا، با خدای خودش عهد بست که در راه اعتلای دین و کشورش قلم بزند.

پس از بازگشت از حج گل آقا در بیست و سوم دی ماه ۱۳۶۳ ستون **دو کلمه حرف حساب** را با نام مستعار **گل آقا** در روزنامه اطلاعات بنیان نهاد و به این ترتیب چراغ طنز سیاسی که بعد از انقلاب خاموش مانده بود توسط وی روشن شد.





گل آقا در میان اعضای تحریریه نشریه توفیق

ادامه دارد...



بازیگوشیهای ریزه میزه!

مهناز فتوحی





تابستان ۱۳۸۳

تیر

شنبه	۱شنبه	۲شنبه	۳شنبه	۴شنبه	پنجشنبه	جمعه
		۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱		

مرداد

شنبه	۱شنبه	۲شنبه	۳شنبه	۴شنبه	پنجشنبه	جمعه
					۱	۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱						

شهریور

شنبه	۱شنبه	۲شنبه	۳شنبه	۴شنبه	پنجشنبه	جمعه
	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱			

ضمیمه شماره ۲۳۸



خبرنامه شماره ۳

با تشکر از همکار افتخاری - سبا گرامی

دوستان عزیز، شما می‌توانید با توجه به موضوعات و اخبار زیر مطلب طنز، شعر طنز، کاریکاتور و ... بنویسید و بکشید و هرچه سریع‌تر برای ما بفرستید تا پس از تأیید هیئت تحریریه و تصویریه در مجله با نام خودتان چاپ شود. فراموش نکنید پشت تمام آثارتان نام، نام خانوادگی، شماره تلفن، نشانی، پیام‌نگار و اگر همکار افتخاری هستید شماره کارتتان را بنویسید و آثارتان را به نشانی تهران- صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۵۶۴۵ بفرستید.

مناسبتهای مرداد:

تولدها:

جین وبستر (خالق بابالنگ دراز) (۳) - استنلی کوبریک (کارگردان) (۴) - جی کی رولینگ (خالق هری پاتر) (۹) - موردیلو، کینو و سمپه (کاریکاتوریستهای معروف آرژانتینی و فرانسوی) (۱۳)

درگذشتها: احمد شاملو (شاعر معاصر) (۲) - آنتوان دوسنت اگزوپری (خالق شازده کوچولو) (۱۰)

برگزاری کنکور دانشگاهها - سالگرد انتشار ماهنامه گل آقا

روزها:

اهدای خون (۹) - شیر مادر (۱۰) - خبرنگار (۱۷) - مادر (۱۷)

مناسبتهای شهریور:

تولدها:

مهدی اخوان ثالث (شاعر معاصر) (۴) - کیومرث صابری فومنی (گل آقا) (۷) - چاک جونز (خالق تام و جری و باگزبانی) (۳۱)

روزها:

کارمند (۴) - داروسازی (۵) - مبارزه با تروریسم (۸) - بانکداری (۱۰) - مبارزه با بیسوادی (۱۸) - سینما (۲۱) - پاکسازی کوهستان (۲۷) - شعر فارسی (۲۷) - گفتگوی تمدنها (۳۰)

توضیح: ما هیچ توضیحی درباره افزایش بی‌رویه مناسبتها نسبت به ماههای گذشته نداریم، هرقدر هم فکر می‌کنیم نمی‌فهمیم چرا یک‌دفعه این جوری شده؟!

موضوعات:

چرا طول قد بابالنگ دراز در کتاب رکوردهای گینس ثبت نشده است؟ مراسم اهدای خون در مؤسسه گل آقا (خانه طنز ایران) - گزارشی از مراسم روز اهدای خون در مرکز اهدای خون شهر خودتان - چطور هری پاتر می‌تواند به کنکوریها کمک کند؟ - کنکور در مدرسه جنگل - کنکور در عصر حجر - کنکور در هاگوارتز - اگر شازده کوچولو به جای زمین اشتباهی به مریخ می‌رفت... - مشکلات خبرنگارها - اگر من خبرنگار بودم... - هدیهٔ روز مادر - مصاحبه با مهدی اخوان ثالث - جشن تولد گل آقا در بهشت - مصاحبه خیالی با گل آقا - موضعگیری های عموغضنفر باسواد (بی‌سواد سابق!) در روز مبارزه با بی‌سوادی - چطور می‌توان شاعر شد؟ - خصوصیات یک شاعر حرفه‌ای - مصاحبه با تام و جری به مناسبت تولد چاک جونز - خاطرات باگزبانی از چاک جونز.

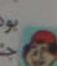
اخبار:

گنبد کبود:

- یک کودک دوساله هندی در یکی از بزرگترین رودخانه‌های هند، یک کیلومتر شنا کرد.
- مردی در فرانسه هر روز ۹۰۰ گرم فلز را با اشتهای کامل می‌خورد.
- گران‌ترین دندان، دندان به جا مانده از نیوتن است.
- متولدین تابستان خوش‌شانس ترند.
- یک مرد ۲۵ ساله قرقیزستانی به خاطر قد بلند و سایز پای بزرگ از لوله تیوب ماشین برای خودش کفش می‌دوزد.
- یک گربه که توسط صاحبش به یک مرکز نگهداری از حیوانات سپرده شده بود، اعتصاب غذا کرد.
- شخصی در نیویورک ۷۵ لیوان شیشه‌ای را در عرض ۱۰ ثانیه بر روی چانهٔ خود نگه داشت.
- از آغاز اردیبهشت‌ماه تمام دانش‌آموزان ابتدایی با یونیفورم مدرسه به صورت رایگان سوار اتوبوس می‌شوند.
- مادران اتریشی که نمی‌توانند از نوزادان خود نگهداری کنند، آنها را در سطل زباله یا جنگل رها می‌کنند.
- در یک جشنواره در نیویورک از باقیمانده اسباب‌بازی کودکان، آلات موسیقی ساخته می‌شود.
- بارندگی در چهارمحال و بختیاری موجب تجمع مارها در یک خانهٔ روستایی شده است.

شاپرک:

- مهمانی سکوت در پاریس برپا شد.
- عدم آشنایی معلمان با ویژگیهای رفتاری نوجوانها سبب ترک تحصیل آنان می‌شود.
- کتابخانه‌های مدارس تامین کنندهٔ نیاز دانش‌آموزان نیست.
- در برخی از مدارس انگلیس هنگام تقلب از دانش‌آموزان عکس گرفته می‌شود.
- **جام جم:** بازنشستگان می‌توانند به صورت رایگان از موزه‌ها بازدید کنند.
- **جام جم (تپش):** یک جوان ۲۳ سالهٔ آمریکایی، سگ همسایه خود را مانند دروازه‌بانان شوت کرد.
- **همشهری:** در یونان ۳۰۰ نفر که در مراسم ترحیم متوفیان شرکت کرده بودند به دلیل مسمومیت غذایی در بیمارستانی بستری شدند.



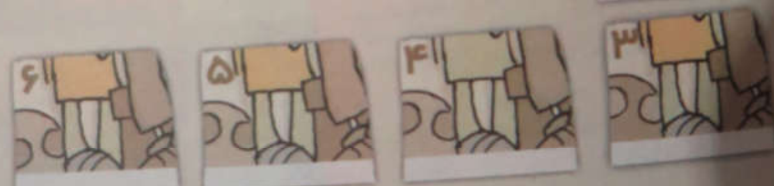
بازسازی یک عکس قدیمی

حمیدرضا پورنصیری

فسقلی و کوچول این عکس را از آلبومهای قدیمی پدربزرگ پیدا کرده اند اما یک تکه از عکس با تکه‌های بقیه عکسها قاتی شده. شما می‌توانید به آنها کمک کنید تا تکه گمشده عکس را پیدا کنند؟







جواب مسابقه و سرگرمی شماره ۲۲۵

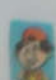
برندگان کتابهای انتشارات شباویز:

• **آذربایجان شرقی (شبستر):** هستی بیرانی • **تهران:** هما اسدی - مجتبی ترامشلو - آزیتا گرشیوز • **ایلام:** سپهر سمیعی • **چهارمحال بختیاری (فرخ شهر):** سیدمحمدرضا عظیمی • **کاشمر:** مرتضی دهقان • **هرمزگان (میناب):** آتنا آذین فر

جایزه‌های این عزیزان را توسط باباپستچی خوب و مهربان برایشان فرستادیم و منتظر تلفن یا نامه اعلام وصولشان هستیم.

۹ اختلاف کریسمسی!





آفساید

نوشته:علی زراندوز

به مناسبت بازیهای جام ملتهای اروپا



ویروس عجیب!

مثل اینکه ویروس ساختن چهره های عجیب، بین بازیکنان تیم ملی ایتالیا هم پخش شده است. در بازی ایتالیا و دانمارک، **کاناوارو** با موهای کوتاه، **توتی** با موهای بافته و **کامورانزی** با کله‌ای شبیه گوجه از جمله مبتلایان به این ویروس بودند. در این رابطه بد نیست علاوه بر پزشک یک یا چند آرایشگر هم روی نیمکت ذخیره این طور تیمها بنشینند تا در مواقع لزوم (یعنی وقتی مدل موی بازیکنی در اثر ضربه یا هر عامل دیگری به‌هم می‌ریزد) داور بازی را نگه‌دارد تا تیم آرایشگری با ژل، سشوار، شانه و قیچی به وضعیت موی مصدوم شده بازیکن موردنظر برسند!

گلفبال

در خبرها آمده بود که بازیکنان تیم ملی جمهوری چک در مواقع بیکاری گلف‌بازی می کنند. لطفاً صحنه‌ای را تصور کنید که یک بازیکن تیم ملی چک توپ گلف را با ضربه چوب گلف وارد حفره می کند و بعد درحالی که فریاد می‌زند: **«گل... گل!»** پیراهنش را روی سرش می کشد و دور زمین گلف می‌دود!

پس از باخت!

دیدار فرانسه و انگلیس نشان داد که همه‌چیز یک بازی فوتبال ممکن است در عرض یکی ـ دو دقیقه عوض شود. جالب است بدانید **استیون جرارد** (هافبک میانی انگلیس که پاس اشتباهش سبب موقعیت پنالتی فرانسه شد) پس از بازی گفت: «از این **اشتباه خود کمی سرخورده‌ام.»** بکهام هم که یک پنالتی را گل نکرده بود گفت: «پندهای فراوانی از دیدار با فرانسه آموختیم.» با این حساب اگر بعضی بازیکنان تیم انگلیس که مرتکب اشتباه می شوند کمی بیشتر از کمی احساس سرخوردگی کنند و دیوید بکهام هم به جای آنکه با زیرشلواری در بالکن هتل محل اقامتش ظاهر و سوژه خبرنگاران ورزشی شود، در اوقات فراغتش کتاب (همان یار مهربان که پندت دهد فراوان!) بخواند تا پند خونش برود بالا، مطمئناً تیم انگلیس می تواند نتایج بهتری از مسابقات بعدی اش کسب کند!

رابطه!

یکی از روزنامه های ورزشی درباره بازی پرتغال و روسیه تیتر زد: **«نبرد افسانه‌ای و تمدن در روز مرگ و زندگی فیل بزرگ!»**

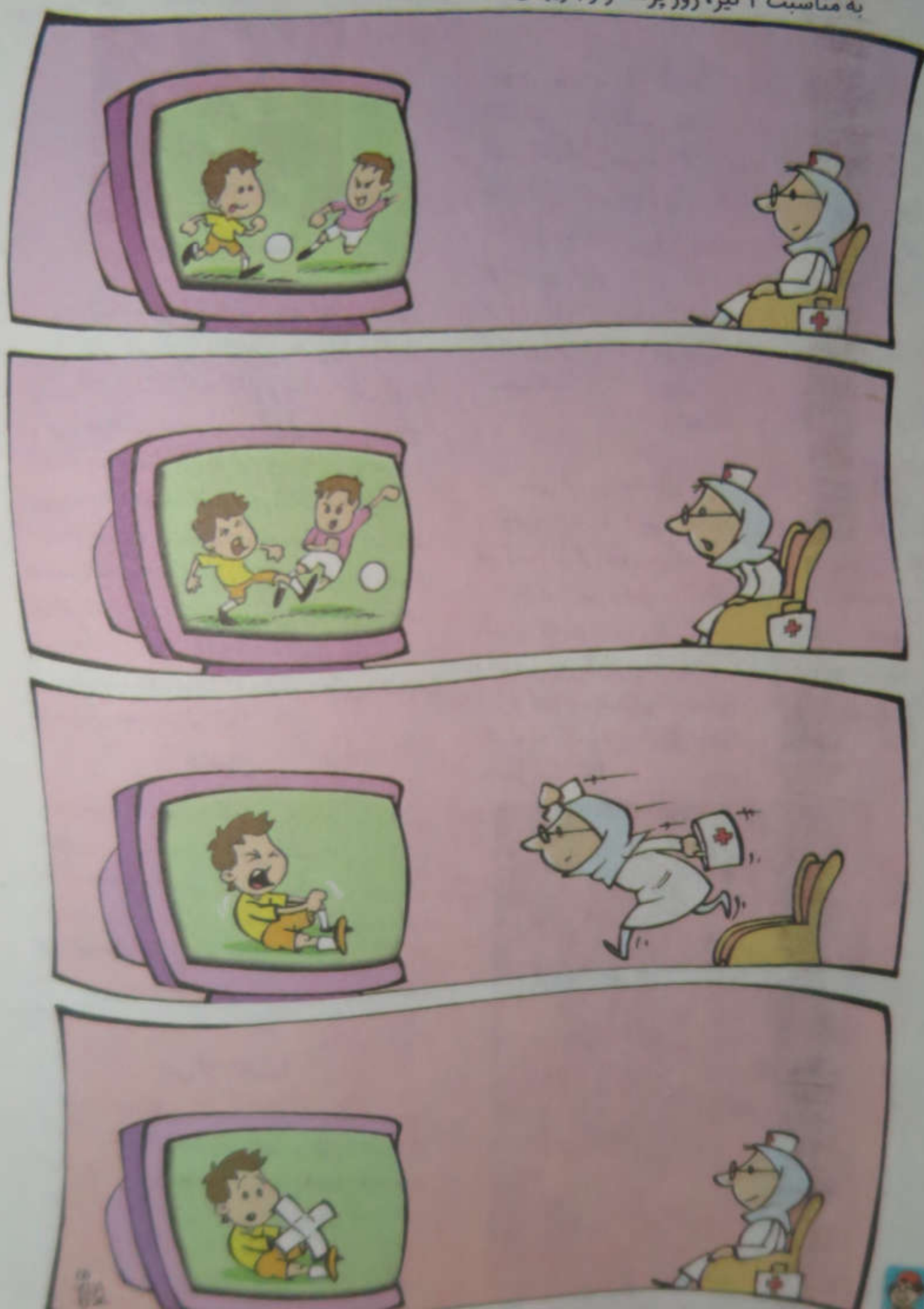
ما قول می‌دهیم هر کدام از خوانندگان صفحه آفساید که بتواند بین افسانه، تمدن، مرگ، زندگی و یک فیل بزرگ در جام ملتهای اروپا ارتباط منطقی برقرار کند، سفارشش را به مسؤولان جشنواره خوارزمی بکنیم که به عنوان یکی از نخبگان جامعه از او تقدیر به عمل بیاورند!



بابا ولم کنید... عجب غلطی کردم گل زدم ها!

پیمان عدالتی

به مناسبت ۴ تیر، روز پرستار و بازیهای جام ملتهای اروپا



بدون شرح!

مصاحبه: مریم عابدینی
عکس: مهدی طوسی



می ترسم
کاریکاتور پدرم را نشانش بدهم!

علی بهشتی بسکتبالیست جوان، متولد ۱۳۶۴ است. بهشتی سال ۱۳۷۸ به همراه تیم ملی نونهالان در مسابقات ترکمنستان مقام سوم، سال ۱۳۷۹ به همراه تیم پیشگامان در ترکمنستان مقام دوم و سال ۸۰ در مسابقات غرب آسیا مقام دوم را به دست آورد و به همراه تیم نوجوانان در مسابقات آسیایی کویت مقام دوم را کسب کردند. علی بهشتی به نشریات گل آقا و کشیدن کاریکاتور خیلی علاقه دارد.

● **چطور بسکتبال را شروع کردید؟**

فکر می کنم سال ۷۶ یا ۷۷ بود. آن زمان من به بسکتبال علاقه‌ای نداشتم ولی خوب قدم نسبت به بقیه همسن و سالهایم بلندتر بود. به همین دلیل برادر بزرگترم مرا با خود به باشگاه پیکان برد و به این ترتیب من این ورزش را شروع کردم.

● **نظرتان درباره ورزش بسکتبال چیست؟**

ورزش سختی است و موقع انجام آن همه اعضای بدن درگیر است و در واقع بدن قوی و قدبلند می خواهد.

● **قد بلندتان باعث می‌شود که به کسی زور بگویید؟**

نه من اصلاً به کسی زور نمی گویم ولی مردم در خیابان خیلی نگاهم می کنند!

● **ورزش چقدر روی درستان تأثیر داشته؟**

درسم را نابود کرده! باید بگویم هر کدام را که بخواهی خیلی جدی بگیری آن یکی خراب می‌شود.

● **نظر خانواده‌تان در مورد بسکتبال چیست؟**



پدرم زیاد راضی نیست. البته ایشان در کنار اینکه مخالف است به موقع هم تشویقم می کند. خوب حق هم دارد الان چند سال است که دیگر مثل بقیه بچه ها درس نمی خوانم. اول سال می روم ثبت نام می کنم و آخر سال هم می روم امتحان می دهم.

● اوقات فراغتتان را چه کار می کنید؟

می خوابم! صبحها هم ساعت ۱۲ بیدار می شوم! امروز که ساعت ۹/۴۵ از خواب بیدار شدم همه اهل خانه تعجب کردند!

● یک خاطره...

در مسابقات سه سال پیش که دوم شدیم، بعد از همه بازیها گریه می کردیم. بازی لبنان را بردیم، گریه کردیم. به کویت باختیم ولی چون از گروه مان بالا آمدیم گریه کردیم، ژاپن را هم که بردیم باز هم گریه کردیم!

● چقدر با گل آقا آشنا هستید؟

خیلی زیاد. تا زمانی که هفته نامه گل آقا منتشر می شد پدرم هر هفته آن را می خواند. البته من فکر می کردم پدرم در گل آقا کار می کند بنابراین به او می گفتم که سلام مرا به شاغلام برساند و خیلی دلم می خواست اینجا را ببینم. روزی هم که شما زنگ زدید و برای مصاحبه دعوتم کردید اصلاً باورم نمی شد که به مجله گل آقا دعوت شدم! یادم می آید وقتی کوچک بودم (سال ۷۰ـ۶۹) از مطالب مجله چیزی نمی فهمیدم ولی وقتی می دیدم پدرم می خندد من هم می خندیدم. الان هم به طنز خیلی علاقه دارم و کاریکاتور خودم را می کشم.



کاریکاتور علی بهشتی به قلم تورج خسروی

● تا حالا کاریکاتور چه کسانی را کشیده اید؟

کاریکاتور پدرم را کشیدم. ولی راستش می ترسم کاریکاتورش را نشانش بدهم!

● دوست دارید کاریکاتوریست شوید؟

نمی دانم! البته فکر می کنم اگر بسکتبالیست باشم بهتر است.

● اگر بخواهید از خودتان انتقاد کنید چه می گویید؟

خیلی می خندم! ولی از نظر دیگران خیلی کم حرف هستم.

● حرف آخر...

به همه بچه ها می گویم هر چیزی جای خودش خوب است. اگر روزی سه ـ چهار ساعت را به رشته ورزشی مورد علاقه شان اختصاص می دهند، حتماً قبلش یک ساعت درس بخوانند. چون بعد از تمرین خسته می شوند و نمی توانند درس بخوانند و به علاوه هر ورزشی را باید از سنین پایین شروع کرد.



کاریکاتور اعضای تیم ملی نوجوانان به قلم علی بهشتی

از همکاران افتخاری چه خبر؟!



محمد میروهابی ۱۶ ساله از اسلام‌شهر

آدمها مشق را برای چه اختراع کردند؟

برای اختراع مداد.
برای بیکار نماندن بچه‌ها.
برای بهانه داشتن معلمها به خاطر بیرون انداختن بچه‌ها از کلاس.
برای اینکه تابستان با فصلهای دیگر سال فرق داشته باشد.

شقایق کریمی ۱۳ ساله از رشت

عجایب و غرایب!

مرگ خنده دار!

یک مرد آمریکایی همسرش را آن‌قدر قلقلک داد که از شدت خنده مرد!

***

قوی ترین زن دنیا!

بی‌شک یکی از زنان استثنایی و عجیب تاریخ امپراتریس الیزابت (۱۳۹۳ـ۱۳۴۵ میلادی) همسر شارل چهارم (امپراتور آلمان) بود. این بانوی مقتدر چنان زور و قدرت بدنی داشت که می‌توانست زره پولادین و کلفتی را از بالا تا پایین با دست خالی ببرد!

حامد دادالهی ۱۵ ساله از تهران



«مردی پس از ۹۴ سال کتابی را که از کتابخانه به امانت گرفته بود پس داد.» ـ جراید

زهرا سادات سقائیان ۱۹ ساله از تهران

دوستان تازه!

این هم اسامی همکاران افتخاری که دوستانشان را با مجله آشنا کرده‌اند:

زهرا شاهی از سبزوار:
سمیه برغمدی- سمانه یامی- سمیه حق‌پرست سمانه حسن‌آبادی - راضیه رازقندی - مریم علی‌آبادی - مرضیه مسرور - مریم پهلوان‌نژاد اعظم بهرامی

آزاده حسینی از فیروز کوه:
مهسا جورشریفی - عاطفه و مهدیه اسفندیار زهره غربا - میترا عربی - رویا چمنی

سجاد فتوحی از مشهد:
امیر فضایلی - محمدرضا دهقان - رسول غفوریان - حامد خداداد - حامد قربان‌زاده - حامد فخلعی - حسن ایازی - الیاس نجاتی - احسان رمضانی - محمد رجبی - علیرضا حسینی‌پور

فرناز ندومی از تهران:
نیلوفر علیمردانی - مائده کدخدازاده - نیلوفر شیدمهر - شادی سیاوش - رامینا لطیفی

«افراد قدبلند پولدار می‌شوند.» - گنبد کبود



سهیل سیاوانی ۱۳ ساله از اصفهان

نمره‌های بد می‌روند!

دانش‌آموزان استان هرمزگان و شهرستان رویدر از توابع بندرلنگه تابوتی درست کرده‌اند به نام **تابوت تنبلی** که دانش‌آموزان نمره‌ها و کارنامه‌هایی را که در آنها نمره بد دارند به داخل تابوت انداختند و آن را با مراسم ویژه‌ای به خاک سپردند! آرامگاه مبارزه با تنبلی در مکان مخصوصی قرار گرفته و سنگ قبر مخصوصی دارد. دانش‌آموزان رویدر می‌خواستند در این حرکت جالب و نمادین شوق و علاقه خود را به درس و بیزاری خود را نسبت به تنبلی اعلام کنند.

خبرنگار افتخاری - پائیذ نجفی ۱۲ ساله از بندرعباس


سحر روحی از ساری

جملات کوچک به سبک انسانهای بزرگ

* ضبط از صدای بلند نوار سردرد گرفت.
* عکس، توقف زمان است.
* آسمان به زمین آمد دید خبری نیست.
* آلبالو گیلاس گران بود، چشمانش انگور می‌چید.
* برای اینکه حرفهای بزرگی بزنم، دهانم را زیر میکروسکوپ می‌گذارم.
* هر لقمه‌ای را که قورت می‌دهم، معده‌ام فریاد می‌زند: خوش آمدی!
* عنکبوت مهربان با تارش برای مگس لباس می‌بافد.
* وقتی می‌خواهم حرف پنهانی بزنم، گوشهایم را می‌گیرم.
* کسی که بتواند هنگام پیروزی خود را کنترل کند، پیروزی دوباره‌ای به دست آورده است.

آنوسا سبحانی ۱۵ ساله از مشهد

نقش تشویق در پیشرفت بشریت!

اصولاً یکی از انگیزه‌های مهم بشر برای پیشرفت در طول تاریخ، پدیده تشویق بوده است. نمونه‌اش هم اینکه در مدرسه‌ها همواره به شاگرداولها جایزه می‌دهند و عکسشان را در مجله‌ها و روزنامه‌ها چاپ می‌کنند. گل آقا هم هروقت ما بچه‌های آبدارخانه کار خوبی انجام می‌دادیم یا طرح معرکه‌ای پیشنهاد می‌کردیم صدایمان می‌کرد و یک دانه شکلات به ما می‌داد و دقیقاً به همین دلیل بود که فسقلی مرتب می‌رفت پیش گل آقا و طرح ارائه می‌داد! درباره همین تشویق و نقش آن در پیشرفت جوامع بشری و همکاران افتخاری و غیرافتخاری **بچه‌ها**... **گل آقا**، مریم خانم از شیراز در نامه‌اش طرحی ارائه کرده است که باهم آن را می‌خوانیم:

«من یک پیشنهاد دارم و آن اینکه اگر همکاران و خوانندگان مجله در جشنواره‌های مختلف مقام آوردند، خبر آن را در مجله چاپ کنید؛ بخصوص جشنواره‌های علمی از جمله جشنواره خوارزمی. حتی می‌توانید طرحهای آنها را به صورت طنزآمیز معرفی کنید. البته نمونه‌ای از این کارها به طور اندک در مجله مشاهده شده ولی من از شما می‌خواهم تا به شکل گسترده‌تری به این امر بپردازید. چرا که ما دانش‌آموزان و دانشجویان کشور نیاز شدیدی به تشویق برای قدم گذاشتن در راه تحقیق و پژوهش داریم.»

مریم پیشور از شیراز

همین‌جا ضمن تشویق مریم خانم به خاطر طرح خوبش، از تمام خوانندگان گل آقا می‌خواهیم هروقت در مسابقه، جشنواره و هر نوع رقابت دیگری مقام آوردند اولین کاری که بعد از شنیدن یا خواندن خبر موفقیت‌شان می‌کنند، این باشد که برای ما نامه بنویسند و همراه با نامه کپی لوح تقدیر دریافتی را هم بفرستند و ما را هم از موفقیت‌شان باخبر کنند. البته گلنسا خانوم هم قول داده علاوه بر چاپ اسامی این عزیزان به آنها جایزه هم بدهد (حالا بین خودمان باشد فسقلی بعد از خواندن این مطلب حتماً در تمام مسابقه‌ها و جشنواره‌های موجود شرکت می‌کند تا حالا که گل آقا نیست، جایزه‌های گلنسا را تمام کند!)

موچول

گل آقا در جزیره کیش

ستاد برگزاری جشنواره تابستانی جزیره کیش و مؤسسه توسعه سیاحتی کیش با همکاری مؤسسه گل آقا، اولین جشنواره طنز فیلم و کاریکاتور «گل آقا» را به یاد کیومرث صابری فومنی (گل آقای ملت ایران) از ۱۵ تیر تا ۱۵ شهریورماه ۱۳۸۳ (همزمان با جشنواره تابستانی کیش) در جزیره کیش برگزار می‌کند.

در این جشنواره منتخبی از فیلمهای کمدی سینمای ایران و آثار کاریکاتور مؤسسه گل آقا به نمایش گذاشته خواهد شد و به آثار شرکت کننده در بخش مسابقه جشنواره جوایزی از طرف دو مؤسسه توسعه سیاحتی کیش و گل آقا اهدا خواهد گردید.

همچنین در این ایام ویژه‌نامه‌های طنز و کاریکاتور گل آقا در جزیره کیش منتشر و دراختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

خداحافظ تا شماره بعد...

24 June 2004
VOL.6 NO.7
1000 Rls

GOLAGHA BACHEHA

238

THE FIRST SATIRICAL WEEKLY OF THE CHILDREN



آفساید (ویژه جام ملتهای اروپا)

«به منظور تأمین سلامت جسمی و روانی، دانش آموزان تهرانی لوازم ورزشی هدیه می گیرند.» - جراید

